

مکروهی و لاشک محبت و ات را به صفات متعاقب محو
و افعال و آثار متخالف متاثره مترتبه بر آن مطلوب است
مردوب سارت وی عین جهان است و اول لال با هزار
لبک آن جز مرا و محبوب او را مراد و بگرفت و امری
در بر او خلاف محبوب او را متصور فی هر چه در جزو
آید با مراد موافق باشد و هر چه بگم عدم کرایه یا مقصود
او مطابق افتد آنجا نه فوات مطلوب صورت بند و
اصابت مکروه نه هم بر این خواطر او تواند گذشت نه انان
رباعی بی زاری را عشق را دست مرا پیدلوی تبع بجز
داوست مرا ماول باروت تو شاد است مرا پیشیا همه
بر طبق مرا دست مرا آن است کس پیش جهان بخونم
یا دولت غم جاودان بخوانم اندیشه خواستمار اول
کردم باکی چیزی کردل تو خوانم ابدان بخوانم **رباعی** فی و هم
خیال باشد آنجا که منم فی رخ ملال باشد آنجا که منم کار و
جهان بونق و خواه من است غم را چه حال باشد آنجا که منم

و قال قد سمع فی سبکة ملدا و هو غرضه **رباعی** ترا لاله در عباد
عاشقانه دلکلم و سبکة من سبکة غمرا اول لب سبکة غمرا
عاشقانه زانا طویل از ناب سوم و المراد همنا بعد تمام
طاعه و طاع را بطوع و بطاع طوع طوعه کردن درین
از ناب اول و چهارم و چهارمین اعموم حکم و حکومت و حکم
حکم که در میان مردمان از ناب اول **سبکوی** در یک سستی
از آن باده خونگوار و اگر چه بقدر سستی باشد از
روزگار سستی روزگار را بنده فرمان بر دار و خود
خداوند فرمان گذار **رباعی** خوش آمد که در کنی زنده
خوش **رباعی** کمنی وقت بر کنده خوشتر خوب است
شوی ز بند هستی بر مرز **رباعی** همه روزگار را بنده خوشتر
چون سبک در عظم فاضل است و بقا با الله کو سبک است
بسته شراب محبت از بار سستی و او بار خود بر سستی
خود خلاص یافته باشد و بشری خلعت بقا حقیق کوی
قدحی فاند تبه احتیاط گرفته لفرقات حضرت **رباعی**